

# بازتاب

## صدای نیما در شعر مهاجرت

### افغانستان



□ قنبرعلی تابش

شعرهای بسیاری را سرودند. شاعرانی چون واصف باختری، لطیف ناظمی، شبگیر پولادیان، قهار عاصی و دیگران. اما در مجموعه شعرهای انتشار یافته از سوی شاعران مهاجرت که مورد مطالعه من بوده است، حتی یک شعر نیمایی هم یافت نمی‌شود. به گمان من این پیشنهاد نیما در مقایسه با پیشنهادهای دیگرش چندان از اهمیت بالایی برخوردار نیست، لہذا من به آن خیلی در نمی‌پیچم.

#### ۲- عینیت‌گرایی:

شعر قدیم فارسی اغلب درون‌گرا بود. ترکیب‌ها، تصویرها و شبکه تداعی‌ها معمولاً ذهنی، انتزاعی و غیر محسوس بود. شاعر تلاش می‌کرد منظور خود را به گونه‌ای حرفی و «وصف‌الحالی» بیان کند و از احساسات خود خبر بدهد و حکایت کند. اما نیما شعر فارسی را به سمت عینیت‌گرایی، برون‌گرایی و تصویرگری هدایت کرد و حالت حسی و ملموس به آن بخشید. در این روند شاعر باید منظور خود را تصویر کند نه حکایت. به قول زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث «عینیت و ذهنیت... مهم‌ترین دقیقه هنر او (نیما) است». نیما در این زمینه می‌فرماید: «شعر سنتی ما مثل موسیقی ما وصف‌الحالی است و به حد اعلای خود سوزکتیو. بنابراین نمی‌تواند محرک احساساتی، مثلاً غم‌انگیز یا شادی‌افزا باشد... زیرا چیزی را مجسم نمی‌کند بلکه به یاد می‌آورد». در حالی که به عقیده نیما «منظور اساسی هنر یک چیز است. هنر می‌خواهد نشان بدهد و تصویر کند زیرا دانستن کافی نیست». این دستاورد مهم نیما آن چنان که باید در شعر مهاجرت مورد توجه قرار نگرفت. مجموعه شعرهای انتشار یافته از سوی شاعران مهاجر را که مورد مطالعه قرار بدهی، بیشترین اشعار این مجموع‌ها، درون‌گرا،

نیما، پدیدآورنده شعر نو فارسی است، شاعری که در کنار سرودن شعر از ارائه تئوریهای ادبی هم غافل نماند، به گونه‌ای که می‌توان گفت: ارزش نظریات نیما در باب شعر، کمتر از خود شعر او نیست. شعر نو امروز فارسی با تمام تنوع و تکثری که در آن رخ داده است، ریشه در اندیشه‌های ادبی نیما دارد. یک جریان، به تصویر گرای نیما، بیشتر توجه داشته‌اند، جریان دیگر به فرم‌گرایی نیما بیشتر تمایل نشان داده‌اند. و جریان سوم به بیان طبیعی و گفتاری نیما. به راستی نیما آن چنان که خودش می‌گوید، یک دریا است که هر کس می‌تواند از هر کجایش که بخواهد، آب بردارد. بنابراین شایسته است که شعر مهاجرت افغانستان به عنوان یکی از شاخه‌های شعر امروز فارسی، با اندیشه‌های نیما محک زده شود. من در این نوشته، سعی کرده‌ام به این مهم، جامعه عمل ببوشانم و در جستجوی یافتن پاسخ برای این پرسش باشیم که شعر مهاجرت تا چه پیمانه پیام‌های نیما را دریافت کرده است؟

به گمان من مهمترین شاخصه‌های نظام شعری پیشنهادی نیما، گزینه‌های زیر است:

- ۱- قالب (کوتاه و بلندی مصراع‌ها)
- ۲- عینیت‌گرایی.
- ۳- شکل‌مندی.
- ۴- ابهام‌آمیزی.
- ۵- مکان‌مندی و زمان‌مندی.

#### ۱- قالب (کوتاه و بلندی مصراع‌ها)

این پیشنهاد از جانب شاعران مقیم کابل، مورد توجه جدی قرار گرفت. شاعرانی که در کابل پدید آمدند و بالیدند، در قالب نیمایی



خبری و نامحسوس است. به این نمونه‌ها نگاه کنید:

از مجموعه شعر «پیاده آمده بودم» شعرهای سقف‌های بی دیوار، تبعیدیان، سفر، اهل بیت بهار، در سوگ آینه و روستا. از مجموعه «سوگنامه بلخ»: شعرهای، سوگنامه بلخ، فریاد صبح، فصل درد، شکایت‌نامه، غزل ۴ و غزل ۷ و غزل ۱۱. از مجموعه شعر «خاکستر صدها» شعرهای قبله دیدار، مصلاهی سبز نافله، گل اشک، صبح قریب، روز بزرگ پرواز، تماشا، از تمام آسمان و عرفات. از مجموعه شعر «مردان برنو» شعرهای صخره، خشم سنگ، آواز دریا، مرد، باغ شکوفایی، موسیقی آتش، دل‌تنگی، از پیشه. از مجموعه شعر «وقتی کبوتر نیست» شعرهای از شنیدن نگاه، کاکل‌ها، اندوه زمستانی، مانند یک شاخه در باد و کیمیا. از مجموعه شعر «گزیده ادبیات معاصر» شماره ۱۲۵ شعرهای از این زمین مکدر، رستاخیز، عاشقانه، آرزو، یادگار، فرار، سیاه‌پوش و شب از راه آمد.

من برای تمثیل شدن بیشتر سخن بخش‌هایی از مثنوی سقف‌های بی دیوار از مجموعه شعر «پیاده آمده بودم» را برای شما می‌خوانم.

از فضای سیاه می‌آیم  
همراه اشک و آه می‌آیم  
غم لگدمال کرده است مرا  
ناله دنبال کرده است مرا  
دل غربت کشیده‌ای دارم  
پای هر سو دویده‌ای دارم  
ضربه تازیانه بر دو شرم  
کرده چون اشک خانه بر دو شرم  
دردمندی رسیده از راهم  
بی پناهم پناه می‌خواهم  
زیر بار کنایه‌ها بودیم  
تحت تعقیب سایه‌ها بودیم  
سایه‌ها باز همچنان هستند  
با هیولای مرگ همدستند  
و...

تصویرهای عینی، مشهود واقعی در مجموعه شعرهای مهاجرت بسیار کم است به حدی که آدم برای نمونه ارائه دادن به دشواری می‌تواند مثال‌هایی را برگزیند. اما اگر کسی بخواهد برای نمونه یافتن این‌گونه تصویرها، دیوان نیما را ورق زند به آسانی به چنین نمونه‌ها برخورد خواهد خورد.

مانده از شب‌های دورادور  
بر مسیر خامش جنگل  
سنگچینی از اجاق خرد  
اندرو خاکستری سردی

در عین حال من نمونه‌هایی را از مجموعه شعرهای مهاجرت برگزیده‌ام که تا حدود زیادی حالت عینی و حسی دارد و شاید مثال‌های خوبی در این زمینه باشد. از مجموعه شعر «پیاده آمده بودم» این نمونه‌ها: سفره باید کرد اما علم رفتن را  
روضه باید خواند تا آب برد دشمن را  
رنج اگر هست نه از جاده که از ماندن هاست  
ورنه سر باخته را زحمت سردرد نبود

آه از آن پیکار کز هیبت دشمن ما را  
طبل و سرنا و رجز بود و هم‌آورد نبود  
...

و ز خشکای لب رود نمک می‌جوشد  
از مجموعه شعر سوگنامه بلخ:  
به روی کوهه گاهی نشسته دهقانی  
به باد داده ولی آن چه را که می‌دانی  
زنان قریه ز مرگان به دیده پل بسته  
و دختری که از آتش به جامه گل بسته  
به روی فرش غریبی درون خانه غم  
نشسته‌ایم دو زخمی سر جنازه هم  
...

ستاره کله گرگ است آن چه می‌بینم  
از مجموعه شعر مردان برنو:

همین صخره، آری، همین صخره سخت  
فشرده است باز به بازوی توفان  
ای نخل زخم خورده من! سربلند باش  
خون در رگ بهار از این زخم‌ها دويد  
مردان برنو، خفته در خونند ای بانوی چادر نشین کوه  
همچون تنور شعله‌ور در شب سر می‌کشند از آستین کوه  
از مجموعه شعر «وقتی کبوتر نیست».  
مثل کولی روز و شب بر وسعت صحرائی درد  
کوله بار حسرت و آشفته‌حالی می‌کشم  
بعد از این تصویر زیبایی که از خود می‌کشم  
نقش یک ماهی میان حوض خالی می‌کشم  
پرند بال فرو بست ناگهان در برف  
در انتهای خودش کرد آشیان در برف  
چه روزگار غریبی است از کبوترها  
نمانده است به جز جای پا نشان در برف  
می‌دود اسپه با بال پریشان در باد  
پشت زین خشم دگر دارد توفان در باد.

من بسیار تلاش کردم که از میان این مجموعه‌ها، شعرهایی را پیدا کنم که سراسر تصاویر آن حسی، ملموس و عینی باشد. اما سوگمندها چندان توفیقی نصیب نشد و تنها شعری که توانستم با دشواری به عنوان نمونه‌گزینش و نقل کنم، شعر «واقع» از مجموعه سوگنامه بلخ است:

شکایت این دخمه تاریک را  
به کدامین پنجره خواهم برد؟  
به کدامین امید؟  
ای مادران روزگار!

می‌توانید تکه‌ای از صبح را  
بر گوشه شال تکیده مان بخیه زنید  
تا در زمستانی چنین  
تپوش رسوایی مان گردد؟  
قورباغه‌های وحشت  
از جلگه عاقبت بیرون پریده‌اند  
و بال اسب پدرم



ملموس که با واقعیت‌های خارجی تطابق پیدا کند، بسیار فقیر است، به گونه‌ای که من نتوانستم در این باب از این دو مجموعه، نمونه‌هایی پیدا کنم و در این جا به عنوان مثال بیاورم.

### ۳- شکل مندی

پیشنهاد سوم نیما این است که این تصاویر عینی و ملموس، در سراسر شعر، پراکنده و ناهماهنگ نباشد به گونه‌ای که از هر کدام ساز جداگانه‌ای به گوش برسد. بلکه باید این تصاویر نظام مند و هماهنگ باشد و مثل یک موجود زنده تمام اعضاء با همدیگر در دادوستد باشند و همدیگر را کامل کنند. واژه‌ها در یک شعر به گونه‌ای باید چیده شده باشد که روی هم رفته یک «ساختمان» را به وجود بیاورد، ساختمانی که تمام مصالح آن در جای خود قرار گرفته باشد. نیما در جای جای نوشته‌های خود روی «نظام مند» بودن یک قطعه شعر تأکید کرده است. او می‌گوید: «شکل... حتمی‌ترین وسیله برای جلوه و سر و صورت دادن به صورت کلی داستان یا قطعه‌ای شعراست. تسلط و احاطه گوینده را در جمع‌آوری اندیشه‌های خود می‌رساند و ذوق مخصوصی را تقاضا می‌کند. بدون تناسب آن چه بسا که زحمت‌ها به هدر رفته، در کار سازنده، شلوغی رخ می‌دهد. شبیه به این می‌شود که در تاریکی و به هوای پا، کس راهش را می‌رود. مفردات به جاهستند ولی ترکیب طوری است که موضوع را کم‌اثر یا گاهی بی‌اثر ساخته و چنگ به دل زن جلوه‌گر نمی‌دارد. هنر در به جا گذاشتن هر خشت است. نه فقط در به کار بردن<sup>۶</sup> نیما در جای دیگر می‌گوید: «در خصوص فرم لازم بود به شما توصیه کنم که اگر فرم نباشد، هیچ چیز نیست»<sup>۷</sup>

با تمام تأکید و سفارشی که نیما روی فرم داشت و شعر معاصر ایران با استفاده از این تکنیک آثار مهم و جاودانه‌ای را پدید آورد، سوگندانه، شاعران مهاجر این پیشنهاد نیما را هرگز درک نکردند و یاد کم از کم، جدی نگرفتند و آن را به عنوان یک تکنیک کاربردی و مهم در آثار خویش بهره نبردند. با تأسف در این زمینه آن چنان دست ما خالی است که حتی یک نمونه هم نتوانستم (در این شش مجموعه شعر مورد مطالعه ام) پیدا کنم و در این جا به عنوان مثال بیاورم.

### ۴- ابهام

چهارمین پیشنهاد نیما این است که این سلسله تصاویر عینی و با همدیگر در پیوند، باید آن چنان عریان و بی‌پرده نباشد که در یک بار خواندن تمام زوایایش آشکار شود، بلکه این تصاویر باید پوششی از ابهام داشته باشد، ابهامی که این قدرت را به شعر ببخشد که از پس حوادث روزمره تاریخ سر به درآورد و برای احوال گوناگون قابل تأویل و تفسیر باشد. ابهام یکی از عناصر اصلی جاودانگی شعر است. مبهم بودن، شعر را از حالت تک معنایی خارج می‌کند و به آن فرصت چندمعنایی و چندصدایی می‌بخشد، به گونه‌ای که هر کس می‌تواند از ظن خود یارش شود و چهره خود را در آینه اش مشاهده کند. نیما در این زمینه می‌گوید: «باید بدانید آن چیزی که عمیق است، مبهم است. کنه اشیاء جز ابهام چیزی نیست. جولانگاهی که برای هنرمند هست این وسعت است... انسان نسبت به آثار هنری یا اشعاری بیشتر علاقه مندی نشان می‌دهد که جهانی از آن مبهم و تاریک و قابل شرح و تأویل‌های متفاوت باشد»<sup>۸</sup> نیما در جای دیگر می‌گوید:

چون شمشیری بر گردش ایستاده است

اسب، سم کویان، شیهه می‌کشد

مادرم در آستانه درگاه

بر قربانیان واقعه فردا

چشمه چشمه اشک می‌افشانند

و لرزشی تب‌آلود بر اندام قریه سایه گسترده است

دیشب در جشن بزرگ

نظارة استخوان دالوی گوساله مرده

آهوان تبسم را از لبان دانایان قبیله رم داد

زبانم لال!

گویا حادثه شوم را به تماشا نشسته بودند

حادثه خونین

حادثه فردا.

نکته دیگری که در این زمینه باید گفته شود، این است که زنده یاد



مهدی اخوان ثالث مواردی را استثنا کرده است که اگر چه این موارد عینی و ملموس نیستند، اما در ردیف قضایای ذهنی، خبری هم قرار نمی‌گیرند و بلکه می‌توانند در کنار تصاویر حسی و عینی به عنوان تکه‌های ارزشمند شعری محسوب شوند. این موارد عبارتند از:

۱- انشائیات (به شرط تخیلی بودن)

۲- خبرهای تخیلی

۳- بیان سمبولیک و رمزی<sup>۵</sup>

باید گفت که انشائیات خیال‌انگیز و خبرهای تخیلی در شعرهای

مهاجرت تا حدودی زیاد، یافت می‌شود به خصوص در دو مجموعه

شعر «وقتی کیوتر نیست» و «مردان برنو» و اخصاً در اولی.

آخرین نکته در این باب این است که دو مجموعه شعر «خاکستر صدا»

و «گزیده ادبیات معاصر» شماره ۱۲۵ از جهت داشتن تصاویر عینی و



«امروز شعر و فرق ندارد هنر، برای خواص است (در مرحله اعلای خود) این قسم هنر مشکل است. پیش از انس و عادت به طرز کار برای عموم مردم و برای کسانی تنبل که نمی‌خواهند به خود زحمت فعالیت دماغی بدهند، فهم این قبیل اشعار مشکل است اما فهم این نکته آسان است که تکامل ذوق و فکر انسانی را احمقانه است، انکار کردن.<sup>۹</sup>»

شعر مهاجرت اما این فریاد نیما را هم به صورت بایسته نشنید. بخش اعظم شعرهای مهاجرت از ویژگی ابهام خالی است و از عربانی رنج می‌برد. شعرها به گونه‌ای بی‌پرده و شعارگونه مضمون‌هایی را جار می‌زنند. بسیاری از شعرها مثل یک روزنامه، تاریخ مصرف دارند و فقط به درد همان تاریخ خاص و مناسبت ویژه می‌خورند و قابلیت استفاده در مناسبت‌های دیگر را ندارند. این ویژگی باعث می‌شود که شعر مهاجرت (یا مقاومت) با گذشت ایام حالت کهنگی و فرسودگی به خود بگیرد و نتواند زمان‌های بعد و بعدتر را زیر پوشش بگیرد.

برای اثبات این نکته خیلی زحمت لازم نیست. شما می‌توانید مجموعه‌های شعر مهاجرت را ورق بزنید و ببینید که شعرها چقدر آسان و بدون زحمت با یک بار مطالعه تمام دار و ندارشان را برای شما عرضه می‌کنند، من برای اثبات این نکته مجموعه «پیاده آمده بودم» را ورق ورق می‌زنم. این غزل می‌آید:

هر میوه‌ای که دست رساندیم، چوب شد  
ما لایق بهار نبودیم، خوب شد  
این گیرودار ما و شمار در میان راه  
چون روزه باز کردن پیش از غروب شد  
دردا در این میانه درختی که داشتیم  
قربانی لجوج‌ترین دار کوب شد  
آن آتشی که غیرت صد آفتاب داشت  
در یک نفس برودت قطب جنوب شد  
آفت نبود، تاتیش آرزو نبود  
این خانه گر خراب شد از رفت ووروب شد  
تا با غدیر ما چه کند هرم سرنوشت  
طغیان رود نیل - که دیدم - رسوب شد

واقعا همین یک بار خواندن کافی است که آدم به تمام زوایای این شعر آشنا شود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که آدم برای بار دوم بخواند آن را از سر بخواند. اما خوشبختانه در ساحة «ابهام» هم آن چنان دست ما خالی نیست که حتی نتوانیم مثالی را عرضه کنیم. در بعضی از این مجموعه‌ها اگر خوب جستجو کنیم به نمونه‌هایی از شعر «مبهم» و لایه‌دار هم برمی‌خوریم. بخصوص در بخش شعرهای نو مجموعه‌های «سوگنامه بلخ» و «وقتی کبوتر نیست». من مثوی هبوط آقای مظفری را نمونه خوبی برای این بخش می‌دانم اما به دو دلیل آن را در این جا نقل نمی‌کنم، یکی این که بسیار طولانی است و دیگر این که در «سوگنامه بلخ» نیامده است. در این جا برای مثال شعر «دیوار» را از «وقتی کبوتر نیست» گزینش و نقل می‌کنم که هم کوتاه است و هم از ابهام نسبی برخوردار است.

در بچه‌ها

به دیوار باز نگشتند و

نگاه‌ها

چاله‌هایی عمیق شد

بر چهره مرد  
دلوهای تشنه  
از چاه‌ها  
سبک برخواستند و  
کلاف زندگی  
در چرخش خشک چاه‌ها  
گیج شد  
دلوا  
همیشه به آهنگ ناموزون مرگ  
رقصیدند  
و من همیشه دلوهای تشنه را  
گریستم.

#### ۵ - زمان مندی و مکان مندی

پیشنهاد دیگر نیما این است که این تصویری که عینی هست، هماهنگ هست و از ابهام برخوردار است باید زمان مند و مکان مند هم باشد و

## با تمام تأکید و سفارشی که نیما روی فرم داشت و شعر معاصر ایران با استفاده از این تکنیک آثار مهم و جاودانه‌ای را پدید آورد، سوگمندان، شاعران مهاجر این پیشنهاد نیما را هرگز درک نکردند و یاد کم از کم، جدی نگرفتند.

زیستگاه شاعری به صورت روشن در آن منعکس شود، چرا که چنین شعر نشانگر آن است که شاعر توانسته با محیط پیرامون خود ارتباط برقرار کند و آن‌ها را مشاهده کند و آنچه سروده است حاصل برداشت خود او طبیعت است نه تقلید از دیوان‌های شعر دیگران. نیما در این زمینه می‌گوید: «شاعری که بخواند بدون زمان و مکان که از لوازم دید شاعرانه هستند، شعری بسراید، شعر او خنک و یا بلا اثر و حاکی از حقیقتی تردیدآمیز است. تکان نمی‌دهد و عوض نمی‌کند.»<sup>۱۰</sup>

شعر مقاومت و مهاجرت از نظر فاکتور زمانی مشکلی ندارد و با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که شعر مهاجرت آینه شفاف برای این برهه از تاریخ افغانستان است که توانسته بسیاری از حوادث و رویدادهای کشور را در خود منعکس کند. آدم وقتی مثوی‌های «سوگنامه بلخ» و «بازگشت» را مطالعه می‌کند، به وضوح درمی‌یابد که این شعرها برای چه مقطعی از تاریخ افغانستان سروده شده است. اما از نظر فاکتور مکانی، شعر مهاجرت به شدت دچار مشکل است و می‌توان گفت که از





این بابت یک شعر بی شناسنامه است که هیچ تشخیصی نمی توان برای آن قایل شد. به عنوان نمونه به این شعر از مجموعه «وقتی کبوتر نیست» نگاه کنید:

دیگر کسی این جا به فکر پر گشودن نیست  
مردان نان هستند اما مرد آهن نیست  
تاریک تاریک است این جا، عین دلها مان  
شب را به سمت روشنایی، هیچ روزن نیست  
آری چراغ خانه احساس خاموش است  
حتی برای مرگ مردی نیز شیون نیست  
دیگر چگونه می توان از جان فشانی گفت  
وقتی که شمشیر حریفان هست و گردن نیست  
یک آسمان خالی از پرواز می ماند  
وقتی کبوتر نیست یا بال پریدن نیست

این شعر با تمام زیبایی و قدرتی که دارد، از نظر مکانی یک شعر بی هویت است. در آن هیچ نشانه ای دیده نمی شود که روشنگر آن باشد که شاعرش از مازندران است یا از دوشنبه یا از غزنه؛ روستانشین است یا شهرنشین؛ شمالی است یا جنوبی. در این جا باید این نکته را یادآوری کرد که شاعران مجموعه های «سوگنامه بلخ» و «مردان برنلو» تلاش هایی در این باب انجام داده اند که برخی شعرهای خویش را از نظر مکانی هم هویت و تشخیص ببخشند. این تلاش ها اگر چه قابل ارجح و ستایش است اما هرگز کافی نیست چرا که به مرز تشخیص نرسیده است و هویت مکانی برای این مجموعه ها فراهم نکرده است. در این دو مجموعه سعی شده است که تعداد واژه هایی که در زبان امروز مردم افغانستان متداول است در شعرها استفاده شود اما این تلاش یک تلاش سطحی برای هویت مکانی شعر است. تلاش ژرف تر که مورد نظر من است آن است که شاعر محیط زیست خود را در شعر تصویر کند و خواننده را به آن محیط منتقل کند، چنانچه در وقت خواندن اشعار نیما خواننده در چنین حال و هوایی قرار می گیرد.

منش شاعرانه:

پنج ویژگی ای که برش مردم مهم ترین شاخصه های شعر نیما (و به

پیروی از او شعر نوین ایران) است و سوگمنده دیدیم که ما (شاعران مهاجر) آن چنان که باید صدای نیما را نشنیدیم و در صدد نو کردن قالب و تکنیک های شعر خویش برنیامدیم. حال نوبت به طرح این پرسش می رسد که چرا شاعران ما نیما و شعر نو ایران را به گونه بایسته درک نکردند و چرا راه های جدیدی را در تداوم راه نیما در شعر فارسی نگشودند و بالاخره این که چرا شاعران ما هم چنان، شاعرانی معمولی باقی ماندند؟

برای دستیابی به پاسخ این پرسش باز هم به سراغ نیما می رویم. نیما برای هر شاعر یک منش و کنش شاعرانه قایل است و باورمند است که اگر شاعری بخواهد به کشف آفاق های جدیدی نایل شود، باید از خیلی از مزایای زندگی و لذت های عادی دست بشوید و به یک «خلوت شاعرانه» پناه برد. البته خلوتی همراه با مطالعه، تحقیق و تعمق. خلوتی که او را از روزمرگی ها و عادت ها جدا کند. چشم هایش را بشوید و فرصت های پرواز در آفاق تازه را برایش به ارمغان آورد. پرواز در آفاق هایی که برای یک انسان معمولی ناممکن است. سخن نیما را در این زمینه بشنوید: «شاعر باید تنها باشد و خیال او با دیگران. در یک تنهایی مدام. در یک تنهایی مودبی و گیج کننده، باید به سر برد تا این که طبع او تشنه شده، معاشرت هم بتواند برای او سودمند باشد و فواید آن را در حین حشر و نشر با مردم بیابد.»<sup>۱۱</sup>

هم چنان که آمد، نیما باورمند است که شاعر برای دستیابی به نگاه شاعرانه به تنهایی و ریاضت کشی نیاز دارد، به گونه ای که وقتی از خلوت خود برمی آید چیزهای پیرامون خود را آن چنان که هست مشاهده کند. به عبارت دیگر، نیما باورمند است که برای شاعر شدن تنها «دیدن» کافی نیست. شاعر باید اشیاء را «مشاهده» کند و مشاهده همین گونه ارزانی کسی نمی شود، بلکه خلوت، ریاضت و ممارست نیاز دارد. بر اساس همین میناست که نیما شعر را یک نوع مشاهده تعریف می کند: «شعر در درجه اعلا خود مشاهده ای است که افراد معین و انگشت شمار دارند برای افراد معین و انگشت شمار دیگر»<sup>۱۲</sup>

نیما در جای دیگر در مورد هنر می گوید: «آثار هنری ما باید از دو نقطه نظر برآورده شود. اول این که از حیث هنری، شیوه مفیدتر و رساتر و قانع کننده تر پیش پا بگذارد. دیگر این که از حیث معنی ما را به جهان تازه، آشنایی بدهد.»<sup>۱۳</sup>

هنر وقتی می تواند ما را به جهانی تازه رهنمون باشد که هنرمندش به جهان تازه ای دست یافته باشد. باری! جهان تازه در سایه مکاشفه به دست می آید و مکاشفه در سایه خلوت و گوشه نشینی هدف مند و همراه با کوشش.

اگر شاعری بتواند از بسیاری از لذت های مادی چشم پیوشد و در جستجوی لذت های فراتر برآید بدون تردید، چشمه های زیادی برویش گشوده خواهد شد. چرا که در فرهنگ بشر تجربه شده است که جوینده یابنده است. اما شاعری که بخواهد در سایه شعر (که یک ارزش متعالی است) به لذت های مادی دست پیدا کند، بدون شکل ره آورد او تارهای هیچ قلبی را به ارتعاش در نخواهد آورد. نیما در این باب می گوید: «همه جا خورد و خواب و شهوت است. من نمی گویم به جز این باید باشد و چیزی است آن قدر معقول و معنوی که با این حیات محقرانه بی ارتباط باشد. عمده این است که عده ای همت خود را مقصور می داند این که چنان باشند که حیوان. عده ای دیگر دارای همت عالی ترند. آن ها دست



## □ دو شعر از شهناز نظیر آوا

شاعر معاصر تاجیکستان

۱

بگذار از خاموشی ات آوا بگیرم  
چون آه در بغض گلویت جا بگیرم  
آواز ده تا همچو یونس ماهیان را  
در رودها بگذارم و دریا بگیرم  
هر چند دور از تو سؤالی بی جوابم  
هر بار از یک بودندت معنا بگیرم  
ای کاش چون نینی اشک آرمیده  
در گاهواره‌ی دیده‌ات ماوا بگیرم  
مگذار حکم سرنوشت بی بدل را  
این بار بی چون و چرا اهدا بگیرم  
سوگند بر عشقی که آدم را بیاموخت  
این جرم را از گردن حوا بگیرم!



۲

روزی که شیخون زد عشق تو به خون من  
بشکست غرورم را اقبال نگون من  
یک جاده عقلانی با برج قمر پیوست  
فال کف دستم شد تصویب جنون من  
ای یار پیامت را با قاصد رؤیا گو  
رایانه چه می داند سمبول درون من  
مانند ادیسیست جادو بکنم اما  
در لفظ نمی گنجد سه حرف فسون من  
بگذار که بر چینم اسباب وجودم را  
بی تو نهد معنا غوغا و سکون من  
تقدیر رقم‌ها زد تا بگذرم از عشقت  
پاداش همینم بس: خوش باش بدون من...

به کاری می‌زنند که انسان عالی مرتبه می‌زنند، در واقع لذت‌هایی را می‌یابند که با مقارنه‌ای دایمی آن با لذت‌های حیوانی، تجدید می‌شود. منتها از راه حس و درک عالی‌تر. اگر شما با خیالی بیشتر خوشید و عشق شما تحول یافته و از دیدن منظره‌ای دیگرگون هستید، این زندگانی است که مال شما است. انسان عالی به این مرتبه می‌رسد.<sup>۱۲</sup>

سوگمندانه شاعران مهاجرت خلوت‌گزینی هدف‌مندانه نداشتند و چون خلوت نداشتند به مشاهده و مکاشفه‌ای هم دست نیافتند و چون به مشاهده‌ای نرسیدند جهانی تازه برای خواننده شعر خود هم عرضه نکردند. جهان شعر شاعران مهاجرت همان جهان روزمره و معمولی است. شعر ما در این سال‌های «شور و شر» به جای آن که خلاء بینش انسانی را در جامعه پر کند، به گزارشگری حوادث اکتفا کردند. شاعران، پیامبران معانی برین و القارگان اندیشه‌های متعالی نبودند، بلکه حکایت‌گران وقایع بودند. روزی که موج جهاد آمد و جامعه ما را دربرگرفت، شاعر را هم با خود درون سنگرها برد و وادارش کرد که از جهاد و شهادت، مقاومت، زخم و گلوله و تفنگ بگوید. آن گاه که توفان‌های جنگ‌های خانمانسوز داخلی سربرکشید، باز هم شاعر به سخن درآمد و در وصف جنگ‌های به حق و به ناحق داخلی قصیده‌ها پرداخت و امروز که امواج تبلیغات ضد جنگ تمام ساحات زندگی مردم را فرا گرفته است باز هم شاعر، سخن در مذمت جنگ و تروریسم و محاکمه جنایتکاران سر می‌دهد، بدون آن که بداند ماهیت این شعارها چیست و به نفع کیست.

دوستان!

سخن آخر من این است که دوران شعر به سر نیامده است. آینه از آن شعر است. شعری که در انبوه سیمان و آهن، انسان را در معرض باران قرار دهد و جهانی تازه به رویش بگشاید. شعری که افق‌های رؤیای انسان را توسعه ببخشد؛ شعری که راه‌های آسمان را برای بشر هموار کند. شعری که پرواز به انسان بیاموزد. این شعر اما با تبلی و تن آسایی به دست نمی‌آید؛ گوشه خلوت می‌خواهد و دود چراغ خوردن. گاو نرمی خواهد و مرد کهن.

امیدوارم در میان شما کسانی باشند که همت کنند و شعر ما را جهانی تازه ببخشند. به امید آن روز.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ملاک قضاوت من در این نوشته، شش مجموعه شعر منتشر شده مهاجرت، بوده است که آن‌ها را در اختیار داشتم. مجموعه شعرهای پیاده آمده بودم، سوگنامه بلخ، خاکستر صدا، مردان برنو، وقتی کبوتر نیست و گزیده ادبیات معاصر شماره ۱۲۵. طبیعی است که خارج از این مجموعه‌ها در ساحة قضاوت این نوشته نخواهد گنجد.
- ۲- بدعت‌ها و بدایع و عطا و لقای نیما یوشیج / مهدی اخوان ثالث / بزرگمهر، ص ۷۹
- ۳- سیروس طاهباز، درباره شعر و شاعری، ص ۲۲۶
- ۴- نیما یوشیج، دو نامه، ص ۳۵
- ۵- مهدی اخوان ثالث، بدعت‌ها و بدایع و عطا و لقای نیما یوشیج، بزرگمهر، ص ۳۲۲
- ۶- سیروس طاهباز، درباره شعر و شاعری، دفترهای زمانه، ۳۰۵
- ۷- همان، ص ۹۳
- ۸- همان، ص ۱۶۷
- ۹- همان، ص ۳۲
- ۱۰- همان، ص ۳۲۸
- ۱۱- همان، ص ۷۲

